

هراییدم لغدی

هراییدم برگ باغی

زبان در کام خنکده!

هراییدم الهام خنکده!

ز یک دریا نورد می رسیدند

بدر را یاد داری در کجا مرده!

در دریا

و در پیکار

مردند در دریا نای کام

کفنا!

تو هم جوهای برگی در دل دریا!

بیا آنها گفت آن سیدای تو مان کرد

بدر آمان کجا مردند!

در بتر

بدر؟ می بدر آمان کجا مردند!

در بتر

درینا! این چه بدبختی است

شاهم ترک می جویند در بتر!

گذرد این من

من و این بتر خاوش

و آن دریای توفان زای آنها در!

دلم خورید ترا ای سر توشت

ای دل لعل خود سر

چو یک کت بلورین بر زمین گویم

که همچون بوی می خورده بر صخره

غباری ننگون گودی

و در زلفای دریای خروشان ننگون گودی

که جان تشنه ام دیگر نرسد ز فردی از من

مرا صدک برگ باندی  
زبان در جام خنکیده  
شرب آرزو در جام خنکیده  
مرا قسم تقدیری  
مرا آرزو خنکیده  
مرا انجام خنکیده  
X X X

راله

